

خود کرده را تدبیر نیست؟ سی سال پس از 37 روز حکومت دکتر شاپور بختیار / حمید صدر

در میان مطالب بسیاری که در سایت ها، رادیو ها و تلویزیونهای خارج از کشور در مورد بختیار و نقش تاریخی وی قبل از بر سرکار آمدن خمینی منتشر میشود، نظر یکی از خوانندگان سایت رادیو زمانه نسبت به مطلبی که بعنوان روز شمار وقایع از روزنامه های همان وقت انتخاب و منتشر می شود، نظر مرا بخود جلب کرد. می نویسد:

رابطه ی روشنفکری ایرانی با فاشیسم اسلامی درست مانند رابطه ی روشنفکری آلمان با ناسیونال سوسیالیسم «است. با این تفاوت که روشنفکری آلمان شهادت بازبینی را داشت، اما روشنفکری ایرانی بطور سیستماتیک از روبرو شدن با حقیقت تن در می زند و هنوز نیز خاک در چشم نسل جوان می پاشد، چنان که تو گویی آقایان هیچ نقشی در استقرار جهل و خشم نداشته اند. به نظر من روشنفکری حامل انقلاب در کلیت اش به عنوان یکی از منفورترین نسل های تاریخ ایرانزمین شناخته خواهد شد. نسلی ایران ستیز تر، ایدولوژی زده تر، زن ستیز تر، خودشیفته تر، دروغ گو تر، و البته وقیح تر (چرا که هرگز کمینه ای از حقیقت را نیز نپذیرفت) در کل تاریخ قابل پیگیری ما وجود نداشته است. زهر و سمی که از ذهن های اینان وارد شریان های اجتماع رو به پیشرفت و ترقی ما شد هر پیکری را فلج می کرد، طبیعی ست که یک جامعه ی نامتوازن و به تازگی از خواب قرون بیدار شده «توانایی رویارویی با این میزان از نفرت برنامه ریزی شده را نداشته باشد. شرم دوران بر آنان باد

از خود پرسیدم، روشنفکران مارا چه شده است که بی اعتنا به چنین عکس العمل هائی همچنان به توجیهات بی سر و ته خود در باره «انقلاب» ادامه می دهند. چرا این حرفها را بگوش نمی گیرند و اگر میخوانند و می شنوند، چرا آنها را جدی نمی گیرند؟

گفتم، شاید دچار بحران فکری شده ایم و داریم در همان «ندانم بکاری» دست و پا می زنیم که در ضرب المثل فارسی «خود کرده را تدبیر نیست» شرح آن رفته است. ضرب المثل ها و گفتارهای این چنین را در فرهنگهای ریشه دار و قدیمی (همانند فرهنگ خودمان) باید جدی گرفت. آنها از کوره ی تجارب هزاره ها و نسلهای مختلف بیرون آمده اند و اگر درستی آنها هزاران بار به تجربه ثابت نمی شد، سالها بود که به فراموشی سپرده شده بودند و هرگز بدست ما نمی رسیدند.

می گویم: «خود کرده را تدبیر نیست»، ولی آیا هیچوقت از خود سوال کرده ایم که چرا چنین است. چرا وقتی با انسانهایی که در گرداب اشتباهی که خود مرتکب شده اند و در آن دست و پا می زنند، روبرو می شویم، ناخود آگاه این ضرب المثل بر زبان ما جاری می شود؟ آیا درست بودن آنها محک زده ایم تا ببینیم چرا اینطور است و چه چیز باعث می شود، تا «تدبیر» با «خود کرده» چنین سر ناسازگاری داشته باشد؟

موقع فکر کردن به رفتار کنونی خیل وسیعی از روشنفکرانمان بی اختیار این ضرب المثل بر زبانم جاری شد، منتها فکر کردم به جای این که در آن اول به مقوله «تدبیر» بپردازم، به مانع اصلی در برابر چاره و تدبیر که در اینجا خود آن «خود کرده» است، بپردازم. «خود کرده» در این ضرب المثل موجودی است که نمی خواهد قبول مسئولیت کند. قبل از هر چیز حاشا می کند و منکر این میشود که اشتباه از خود وی سر زده است. اما زمانی که مدارک اشتباه را بصورت مکتوب جلو چشم او می گیریم، برای اینکه چرا هنوز آن اقدام را اشتباه نمی داند، هزاران عامل و علت می تراشد تا آن اشتباه و نقش خود را در آن منکر شود.

سوال این است که انگیزه اصلی مقاومت در درون این آدم «خود کرده» چیست که بعد از «اظهر من الشمس» شدن اشتباه هنوز بر سر درستی آن پا فشاری می کند؟ مرتباً در حال تغییر و تبدیل دلایلی است که اشتباه نبودن اشتباه را برای خود و دیگران توجیه کند. و تنها در یک مورد است که هیچ تحولی را در او مشاهده نمی کنیم و آن رابطه ای است که بین عامل اصلی جلوگیری «تدبیر» و اشتباه کننده بوجود آمده است. چنین انسانی همه چیز را

حاضر است بپذیرد ولی حاضر نیست مسئولیت اشتباه خود را بپذیرد و به این خاطر نیز حاضر است همه عالم و خودش، مسئول این اشتباه بدانند، تا «تدبیر در رفع اشتباه» یقه خود او را نجسبند آدم را، غیر از

نتیجه روشن است با چنین تلاشهای «مدبرانه ای»، تدبیر کم کم از حالت تدبیر بودن خارج شده، در بهترین حالت به توجیه اشتباه تبدیل می شود. در این صورت می توانیم هر اسمی را که خواستیم بر روی آن بگذاریم، ولی بدانیم که چنین لقبی مناسبی با «تدبیر» ندارد

اصولا مسئله قبول مسئولیت چه بصورت فردی چه بشکل جمعی مقوله ای است که مستقیما به بلوغ انسانها مربوط می شود. یکی از مشکلات جوامع استبدادی این است که این نوع حکومت ها مسئولیت فردی را در انسانها از بین می برند و از آنها انسان های صغیری می سازند که قیومیت خود را بدست استبداد سپرده اند. مشکل اصلی برخورد جامعه ما برای رهائی از قیومیت در دوران دیکتاتوری شاه نیز این بود که آنها بطور داوطلبانه این قیومیت را در بهمن ماه 1357 از شاه گرفتند و آنرا با دفاع بی چون و چرای خود از خمینی (این بار به تقصیر) به آیت الله تقدیم کردند

مشکل قبول نکردن مسئولیت در اشتباه فقط به روشنفکران مخالف استبداد در دوران شاه محدود نشده بلکه دامن روشنفکران موافق رژیم پهلوی را نیز می گیرد. در آنها نیز به نحوی همه آن مشکلاتی که در ضرب المثل «خود کرده را تدبیر نیست» نهفته است، می بینیم. آنها نیز برای یافتن راهی برای نجات از این مخمصه مدام از زیر بار مسئولیت شان خالی می کنند. سی سالی است که ما با ریشه های مقاومت درونی این «خود کردگان» روبرو هستیم که حاضر نیستند مسئولیت اشتباه را بگردن بگیرند. حاضرند بخاطر فرار از مسئولیت همه را مسئول بدانند بجز خودشان که هر یک سهمی در این حکومت داشته اند. هر دو گروه حاضرند کلاف سر درگمی را از علل و معلول های گوناگونی را که باعث بوجود آمدن وضعیت کنونی شده، سرهم کنند، ولی حاضر نیستند سهم خود را در مقامات عالی در دوران پهلوی ببینند همانطور که بسیاری از روشنفکران مترقی با شرکت خود در تظاهرات و در آن رفراendum کذائی جمهوری اسلامی (و اگر اهل قلم بوده اند) در مقالاتشان این اشتباه را ممکن ساختند، حاضر نیستند به سهم خود در این اشتباه اساره کنند

به این ترتیب تا زمانی که هیچ یک از ما نپذیریم، در این اشتباه تاریخی در کجا و تا چه حد سهمیم بوده ایم، پیدا کردن تدبیر نیز آسان نخواهد بود. می پرسید چرا؟ چون آن «خودی» که باید قبل از هر چیز سهم خود را در این اشتباه تاریخی ببیند و راه حلی برای رفع و رجوع آن پیدا کند، هنوز و همچنان اسیر آن است. او همه عالم و آدم را مسئول این اشتباه می داند، جز خود را، و به این ترتیب تمام آن توانائی هائی را که باعث می شود «تدبیر» در او میگردد شکل بگیرد، از دست می دهد. چرا؟ چون او آگاه یا ناخود آگاه در ذهن خود فقط دنبال آن «تدبیر» هائی که در درجه اول موقعیت خود وی را بخطر نیاندازد و خود او را در پیدایش این اوضاع «خود کرده» مسئول «قلمداد نکند، و چنین تدبیری همه چیز هست جز «تدبیر»

قبول نکردن سهمی که هر یک از ما باید برای این اشتباه هزینه کنیم، بنا به موقعیت هر کدام فرق می کند. بخش وسیعی از نخبگان ما (که غیر از خود شیفتگی و نارسایی که در نهاد همگی ما به ودیعه گذاشته شده) نگران آبروی خود هستند، می ترسند که با اقرار به اشتباه موقعیت خود را در صحنه سیاسی و فرهنگی از دست بدهند. آنها با مقاومت خود در برابر پذیرفتن اشتباه سال هاست که جامعه را سرگردان و نسبت بخود بی اعتماد کرده اند ولی هنوز حاضر نیستند از این کار دست بردارند. و بعد هم می پرسند، چرا این جامعه برای برون رفت از این انمی کند قیومیت کاری

آنها با عمل خود در این سی سال دائما این اشتباه عظیم را (ترجیح دادن حکومت اسلامی خمینی یا رژیم شاه را به حکومت آدم دمکراتی مانند شاپور بختیار) با حرافی های خود در چنان هاله ای از توجیهات و سفسطه ها پیچیده اند که بجای تدبیر در مردم فقط به تردیدها و دو دلی های آنها دامن زده است. در این میان بیچاره «تدبیر» که حاج و واج به این جماعت نگاه می کند و دیگر نمی داند بالاخره تدبیر است یا چاهی جدید از اشتباهات در راه! البته باز جای خوشنودی است که در این بین بخش بزرگی از نخبگان مملکت ما (و بهمراه آنان بخش وسیعی از طبقه متوسط) که در آن زمان دنبال خمینی راه افتادند و او را بعنوان نجات دهنده در ماه دیدند، به این نتیجه رسیده اند

که این تشخیص در آن زمان اشتباه بوده، اما چرا از نشان دادن راه رهایی از این اشتباه عاجزند؟ زیرا آنها در آنها نمی خواهند اذعان کنند که اشتباه اصلی در آن موقع این برداختن ریشه ای به ماهیت این اشتباه مشکل دارند بود که کسی معضل دخالت دین در سیاست را به عنوان یک انحراف یا عقب گرد تاریخی در آن زمان جدی نمی گرفت. آنها به کسی که در آن زمان به آنها در این مورد اخطار داد نیز وقعی نگذاشتند. بسیاری هنوز هم که هنوز است به این اصل مهم دست یابی به حقوق شهروندی، دموکراسی و حکومت قانون توجهی ندارند و همچنان اصرار دارند که حکومت دینی با افرادی دیگر بر راس امور میتواند این حقوق را تامین کند.

اما در بیرون از این طیف نیز، در بین کسانی که (اگر چه بسیار دیر) به اصل درست جدائی دیانت از حکومت رسیده اند، همچنان با کسانی روبرو میشویم که با گذشته مشکل دارند. بخاطر وجود این افراد نیز یافتن تدبیر برای گذار از این مخمصه تاریخی با اشکالات عدیده ای روبرو است. مشکل این گروه نیز در عشق به واژه «انقلاب» خلاصه می شود. این عده برای اینکه وجهه انقلابی خود را از دست ندهند، مدام در ماهیت و خصلت این «اشتباه» دست می برند. چند مورد آنرا در اینجا ذکر می کنم.

(همه اشتباه کردیم، تنها من نبودم!) (اشتباه اشتراکی بود -

هیچکس نبود و بما نگفت که ما داریم اشتباه می کنیم -

شاه همه امکانات مبارزه سیاسی ما را محدود کرده بود، فقط آخوندها بودند که در میان مردم بعنوان آلترناتیو - مطرح بودند.

تا زمانی که گروه من با حکومت اسلامی همکاری داشت، همه چیز بر وفق مراد بود. اشتباه از زمانی آغاز شد -

!که حکومت ما را از قدرت بیرون انداخت

!در آن زمان هیچ آلترناتیو دیگری وجود نداشت -

متأسفانه برای آمدن بختیار کمی دیر شده بود -

!انقلاب بود ولی انقلاب یعنی همین دیگر -

میتوانیم با آنچه که هریک از ما در این سی سال از دهان مدعیان نجات ایران شنیده ایم، این لیست را تکمیل کنیم. ولی بدانیم که طولانی شدن این لیست دلیلی بر هوش و ذکاوت ایرانی (که فقط در بین خود ما ضرب المثل شده) فرد و چه بصورت جمع. پس بیخود نخواهیم دائما نیست، برعکس، سندی است بر نابالغی ما، آن هم چه بصورت خود را به کوچه علی چپ بزنیم و با پر حرقی ها، تفسیرهای بی سر و ته و توجیهاط سطحی که تا امروز برای انحراف خود از این اشتباه «خود کرده» بخرج داده ایم، مفری پیدا کنیم. این تمهیدات کاری بجائی نمی برد. فقط کار مردم را برای یافتن چاره و تدبیر سخت تر و طولانی تر می کند.

آنچه که کار ساز است، پذیرفتن سهم خود در این اشتباه تاریخی است. برای رهایی از این قیومیت به تقصیر نیز فقط یک مقدار شجاعت و یک کمی هم لیاقت (و غیرت؟) لازم است. برای اینکه برای رفع این «خود کرده» بیان آن از هیچ کس هیچ چیز کم نمی کند تدبیری پیدا شود، قبل از هر چیز گفتن یک جمله کافیت. جمله ای که

!بختیار در آن زمان حق داشت اما ما حواسمان پرت بود

!روحش شاد

وین 11 بهمن ماه 1387

